



پیروی بوعلی سینا از ارسطو تعصب‌آمیز و کورکورانه نیست

ابن سینا، در پیروی از خطوط اساسی اندیشه‌های بنیادی ارسطو، و در برخی موارد در ساختار تفکر مشایی نوآوری می‌کند و نکات مبهم تفکر ارسطو را روشن می‌سازد.

ابن سینا، در پیروی از خطوط اساسی اندیشه‌های بنیادی ارسطو، و در برخی موارد در ساختار تفکر مشایی نوآوری می‌کند و نکات مبهم تفکر ارسطو را روشن می‌سازد.

ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا، مشهور به ابوعلی سینا و ابن سینا و پور سینا (زاده ۳۵۹ ه. ش. در بخارا درگذشته ۲ تیر ۴۱۶ در همدان)، فیلسوف، پزشک و شاعر ایرانی و از مشهورترین و تاثیرگذارترین دانشمندان ایران است که به ویژه به دلیل آثارش در زمینه فلسفه ارسطویی و پزشکی اهمیت دارد. وی نویسنده کتاب شفا یک دانشنامه علمی و فلسفی جامع است و القانون فی الطب یکی از معروف‌ترین آثار تاریخ پزشکی است.

وی ۴۵۰ کتاب در زمینه‌های گوناگون نوشته است که شمار زیادی از آن‌ها در مورد فلسفه و پزشکی است. جرج سارتن در کتاب تاریخ علم ابن سینا را یکی از بزرگترین اندیشمندان و دانشمندان پزشکی می‌داند.

ابن سینا در روستای افشانه نزدیک بخارا (در ازبکستان کنونی) متولد شد. زبان مادری اش فارسی بود. پدرش از صاحب منصبان در حکومت سامانی بود و وی را به مدرسه بخارا فرستاد در آنجا به خوبی تحصیل کند.

بوعلی منطق و هندسه را نزد ناتلی آموخت. وقتی ناتلی از بخارا رفت به تحقیق و مطالعه در علم الهی و طبیعی پرداخت و مدتی بعد به فراگیری علم طب پرداخت.

نظام فلسفی بوعلی سینا و تاثیر از ارسطو

نظام فلسفی بوعلی سینا آمیزه‌ای است از مهمترین عناصر بنیادی فلسفه مشایی - ارسطویی و برخی عناصر مشخص جهان‌بینی نوافلاطونی، در پیوند با جهان‌بینی دینی اسلامی. با وجود این، ابن سینا، پیش از هر چیز پیرو ارسطو است که درباره وی می‌گوید «امام حکیمان و دستور و آموزگار فیلسوفان ارسطاطالیس». ابن سینا به پیروی از ارسطو قائل به چهار علت مادی، صوری، فاعلی و غایی است، وی نشان می‌دهد که هر چهار علت ممکن است در یک تعریف بیایند. اما این پیروی از ارسطو، تعصب‌آمیز و کورکورانه نیست. ابن سینا، در پیروی از خطوط اساسی اندیشه‌های بنیادی ارسطو، گاه به گاه و اینجا و آنجا در ساختار تفکر مشایی نوآوری می‌کند، نکات مبهم تفکر ارسطو را روشن می‌سازد، به ویژه به تفصیل می‌پردازد و گاه بر آن می‌افزاید و سرانجام می‌کوشد که به یاری عناصری از اندیشه‌های افلوطینی (پلوتینوس) و نوافلاطونی نظام فلسفی نوینی بنیاد نهد، اما رویدادهای زندگانی به ویژه مرگ زودرسش، کوششهای او را ناتمام و نافرجام گذاشت.

فلسفه مشرقی

ابن سینا، نظام فلسفی نوین خود را که قصد داشته است آن را به پایان برساند «حکمت یا فلسفه مشرقی» نامیده است. درباره این فلسفه مشرقی از سوی پژوهشگران سالهاست که نظریات بسیار اظهار شده است. این مسأله نخستین بار از سوی خاورشناس ایتالیایی نالینو در مقاله‌ای به عنوان «فلسفه مشرقی یا اشراقی ابن سینا» در نشریه ایتالیایی «مجله مطالعات خاوری» مطرح گردید. نویسنده در این مقاله نشان می‌دهد که نزد ابن سینا، سخن بر سر «فلسفه مشرقی» است نه «اشراقی».

منطق‌المشرفیین که ظاهراً پاره‌ای از کتاب حکمه‌المشرفیه است و ابن سینا خود به آن اشاره می‌کند که گویا وی در آن فلسفه نوینی را، غیر از آنچه نزد مشائیان یافت می‌شود، عرضه کرده است. وی در یکجا در مقدمه خود بر کتاب شفا می‌گوید: «من غیر از این دو کتاب (یعنی شفا و اللواحق که شرح و تفصیل شفا بوده است) کتاب دیگری دارم که در آن فلسفه را آنگونه آورده‌ام که در طبع خود هست و بنابر آنچه عقیده آشکار و صریح ایجاب می‌کند و در آن جانب عقاید شریکان در صنعت (یعنی فلسفه) رعایت نمی‌گردد و از مخالفت با ایشان پرهیز نمی‌شود، آنگونه که در کتابهای دیگر از آن پرهیز می‌شود و آن کتاب من در فلسفه مشرقیه است... هر که خواهان حقیقت بی‌ابهام است، باید که آن کتاب را جست و جو کند».

سخن سهروردی درباره بینش اشراقی بوعلی سینا

در این میان گواهی دیگری از سهروردی (۵۴۸- ۵۸۷ق ۱۱۵۳-۱۱۹۱م) بنیان‌گذار فلسفه اشراق در دست است. سهروردی، با اشاره به در دست داشتن دفتری از ابن سینا که به «مشرقیین» نسبت داده می‌شود و به طور پراکنده و نامرتب موجود است، می‌گوید «این دفترها (کاربریس)، هرچند (ابن سینا) آنها را به مشرق نسبت می‌دهد، عیناً همان قواعد مشائیان و فلسفه عامه است، جز آنکه وی برخی از عبارات آنها را تغییر داده، یا در برخی فروع آن اندک تصرفی کرده است که بر روی هم با کتابهای دیگرش چندان متفاوت نیست و با اصل مشرقی دوران دانشمندان خسروانی ارتباطی ندارد». بنابراین گفته‌ها، سهروردی در آنچه از نوشته‌های «مشرقی» ابن سینا در دست داشته است، اندک نشانی از عناصر بینش اشراقی خود نمی‌یافته است.

واجب الوجود در الهیات بوعلی سینا

فلسفه ابن سینا از آغاز با تمایزی اساسی که در تاریخ تفکر دینی فلسفی بسیار مهم است، مواجه است، و آن تمیز واجب الوجود از ممکن الوجود است. واجب الوجود، وجودی است که تصور عدم آن ممتنع است، در حالی که ممکن الوجود می‌تواند وجود

داشته باشد یا نداشته باشد یا به گونه ای غیر از آنچه هست وجود داشته باشد. ابن سینا معتقد است بدون تخطی از هیچ یک از اصول منطقی می توان تصور کرد که تمامی موجودات به جهان جمعاً یا فرداً وجود نداشته باشند. وجود جهان به امکان خاص یا به امکان عام بالضرورة مشروط به وجود واجب الوجود است.

تاکید ابن سینا بر این است که آدمی دارای ادراکی شهودی از حقیقت واجب الوجود است که آن چنان بی واسطه و مستقیم بر آدمی عارض می شود که ممکن نیست کسی به وجود خارجی آن اذعان نکند.

ابن سینا اثبات واجب الوجود را بر خلاف کسانی که وجود خدا را از وجود جهان نتیجه می گیرند، تلقی نمی کند. او صرفاً از این نقطه نظر استدلال نمی کند که واجب الوجود لازم است فرض شود تا از تسلسل بی نهایت یا دور علت و معلول، اجتناب شود. بسیاری از فلاسفه بعدی، از جمله بعضی از فیلسوفان عقلی جدید اروپایی، تصور واجب الوجود را صرفاً نتیجه غایی یک سلسله قیاس های عقلی قلمداد کرده اند. غافل از این که این گونه استدلال به مغالطه وجودی منتهی می گردد.

بوعلی سینا و دکارت

تصور ابن سینا از واجب الوجود و ممکن الوجود - که دومی فقط از طریق ارتباط با اولی بالضرورة موجود می گردد به سه نظریه هرم در فلسفه دکارت یعنی شك دستوری و ایقان شهودی به صدق «می اندیشم، پس هستم» و تصور خدا به عنوان جهت ضروری حقیقت تمام موجودات تقدم دارد.

برهان وجودی برای اثبات وجود خدا به صورتی که در فلسفه دکارت آمده؛ قول به این که فلان صفت در مفهوم شیء مندرج است مساوی است با اثبات آن صفت برای آن شیء. وجوب هستی مندرج در تصور خداست. بنابراین قضیه ای که هستی را برای او ثابت کند صادق است. به سخن دیگر، خدا وجود دارد.

دکارت، همانند ابن سینا، منتها به زبانی دیگر، برهان وجودی را با برهان جهان شناختی تکمیل می کند. به نظر دکارت، هیچ چیز از عدم به وجود نمی آید؛ هرآنچه وجود دارد باید برای وجود خود علتی را دارا باشد. به علاوه هر اندازه که معلول واجد حقیقت است علت آن هم باید به همان اندازه واجد حقیقت باشد.

در فلسفه ابن سینا نیز با برهان جهان شناختی روبه رو می شویم عمدتاً همانند برهان دکارت مبتنی بر غیر معقول بودن این که چیزی از عدم به وجود آید و همچنین مانند برهان ارسطو از نظر محال بودن تسلسل علت به بی نهایت است. برخلاف برهان دکارت، برهان وجودی ابن سینا در غایت امر برهان عقلی نیست. برهانی است که در درك شهودی و عمدتاً عرفانی حقیقت قصوری ریشه دارد.

ابن سینا نه فقط از جهات مابعدالطبیعه، بلکه از جهت روان شناسی نیز به این حکم دکارت که «می اندیشم، پس هستم» بسیار نزدیک است و آن در جایی است که تمایز میان جسم و روح را روشن ساخته بر استقلال کامل دومی از اولی تأکید می کند. این نزدیکی باعث نمی شود تفاوت های مهم این دو فیلسوف را نادیده گرفت.

بوعلی سینا و تقسیم بندی دانشمندان

ابن سینا نیز در نامه ای به ابوجعفر محمد بن حسین بن مرزبان الکیا می نویسد «من کتابی پرداختم و آن را کتاب الانصاف نام نهادم و در آن دانشمندان را به دو گروه تقسیم کردم: مغربیان و مشرقیان، و مشرقیان را به معارضه با مغربیان وا داشتم و هرگاه دشمنی میانشان برمی خاست، من به انصاف می پرداختم. این کتاب نزدیک به ۲۸ هزار مسأله را در بر می گرفت. من در آن جاهای دشوار فصوص (یعنی متون کتابهای ارسطو و مشایبان دیگر) را شرح و توضیح داده ام، تا پایان کتاب اثولوجیا با همه نکات انتقادپذیری (مطعن) که در آن یافت می شود و نیز در آن از اشتباهات مفسران سخن گفته ام و این کار را در اندک زمانی انجام دادم که اگر نوشته می شد بیست مجلد می گردید. این کتاب در بعضی از گریزها و هزیمتها از میان رفت».